به‌ساخت احمد افتخار می‌کنم

کارگردان فیلم احمد: تفاوت مدیریت جهادی شهید کاظمی با مدیریت‌های فعلی عمل کردن به جای دستور دادن است



نسرین بختیاری
گروه فرهنگ

فیلم «احمد» به کارگردانی امیرعباس ربیعی روایت ۲۴ساعت اولی است که سرنوشت بم را تغییر داد. ربیعی که پیش از این با ساخت تریلرهای سیاسی مثل «لباس شخصی» و «ضد» شناخته می‌شد، این بار در فیلم «احمد» به قلب فاجعه زلزله بم نفوذ کرده است. او در این گفت‌وگو به تبیین الگوی مدیریتی حاج احمد کاظمی پرداخت و از تضاد میان «سازمان‌گرایی» و «نهضت‌گرایی» صحبت کرد. ربیعی معتقد است «احمد» بیش از آن‌که روایتی تاریخی باشد، نهیبی به مسئولان امروز برای بازتعریف نسبتشان با مردم است؛ مدیریتی که در آن، مدارا با مردم دردمند بر هر بخشنامه و قانونی اولویت دارد. ساخت درام بیوگرافی در ابعاد ملی و در بستر فاجعه‌ای مثل زلزله بم چالشی بود که امیرعباس ربیعی را با لجستیک پیچیده و جلوه‌های بصری بزرگ روبه‌رو کرد. او در این مصاحبه از سختی‌های بازسازی فرودگاه بم، ریسک انتخاب بازیگران غیرچهره برای نقش‌های کلیدی و چالش‌های نسخه اکران نسبت به جشنواره صحبت کرد.

فیلم‌های قبلی شما به‌گونه‌ای تریلرهای سیاسی محسوب می‌شدند و حالا در «احمد» با یک درام بیوگرافی از نقش حاج احمد کاظمی در ساعت‌های اول زلزله روبه‌رو هستیم. چه جنبه‌ای از این داستان برای شما جذاب بود که به‌سمت این قصه (هم زلزله و هم خود حاج احمد کاظمی) رفتید؟

علاقه‌مندی من به تاریخ معاصر زیاد است و سعی می‌کنم تاریخ بخوانم و سوژه‌هایی نگفته را از دل آن برگزینم. ویژگی قصه‌هایی که انتخاب می‌کنم این است که شاید مخاطب بخش‌هایی از آن را نداند؛ چه درباره زلزله بم و چه درباره شخصیت او. قصه احمد همین ویژگی را داشت. یعنی حضور شهید کاظمی به‌عنوان فرمانده‌ای که جزو فرماندهان سرشناس جنگ هشت ساله بود و رشادت‌های زیادی داشت، بسیار چشمگیر است اما وقتی زندگی او را مطالعه کردم، چندین بار با رشادت‌ها و شجاعت‌هایش در میدان جنگ مواجه شدم و سپس به حضورش در زلزله بم رسیدم؛ حضوری که میدان آن دیگر شبیه میدان‌های قبلی نیست و سربازی وجود ندارد که موظف به تبعیت از حرفش یا به شکل رئیس و مرئوسی باشد. فضای بم آن دوران، آشفته و پر از درد و رنج و مواجهه با مردم آسیب‌دیده و معترض بود که عواطف‌شان را نمی‌توانستند کنترل کنند. بنابراین مدیریت احمد کاظمی در این میدان، حقیقت و ابعاد پیچیده‌تر و شاید عمیق‌تری از شخصیت او را به تماشاگر نشان می‌دهد و می‌تواند یک گفتمان اصلی را در رابطه با نسبت یک مسئول با مردمی که ولی نعمت هستند اما در عین حال درد و حق دارند مطرح کند. احساس کردم او در زمینه مدیریتی بیش از آن‌که دستور دهد، عمل می‌کند. حاج احمد در دل این عمل کردن و پای کار بودن، وقتی با انسان‌هایی زخم‌دیده، دردمند و عصبانی که حرفش را گوش نمی‌دهند و با او تضاد و اختلاف دارند مواجه می‌شود مدارا می‌کند. حتی بخشی از اعتراضاتی را که به گردنش نیست فقط برای التیام درد مردم به‌عنوان نماینده حاکمیت می‌پذیرد. موقع پژوهش احساس کردم این بستر داستانی نیاز امروز ماست تا به مردم بگوییم چنین آدم‌هایی در مملکت داریم که هم فاجعه را درک می‌کردند و هم گفتمانی در مواجهه با حل درد مردم داشتند. از طریق این فیلم قصد داشتیم به بعضی مسئولان یادآوری کنیم که شاید این نسبت را فراموش کرده‌اند. احساس کردم این حرف برای امروز مناسب است و بیان آن می‌تواند فیلم را مؤثر کند.

> **مدیریت احمد کاظمی در زلزله بم ابعاد پیچیده‌تری از شخصیت او را به تماشاگر نشان می‌دهد و می‌تواند یک گفتمان اصلی را در رابطه با نسبت یک مسئول با مردمی که ولی نعمت هستند مطرح کند**

شما نشان می‌دهید که حاج احمد متعادل‌کننده دو جریان فکری مختلف بود. چقدر آنچه در فیلم رخ داده با واقعیت منطبق است؟

وقتی ایده شکل گرفت و بستر شناخته شد، پژوهش را در مباحث نظری مدیریت شروع کردم. از ابتدای انقلاب، در کشورمان درباره مدیریت- چه در بحران‌ها، چه در مسائل اجرایی کشور و چه در جنگ- دعوای اساسی داشته‌ایم. در حقیقت دو گفتمان وجود دارد که یکی متکی بر رئالیسم و دیگری متکی بر ایده‌آلیسم است. به تعبیر دیگر گفتمان متکی بر اهمیت سازمان و گفتمان متکی بر اهمیت نهضت یا نهاد را داریم و هر کدام از این دو طیف گاهی سیستم اجرایی کشور را در دست داشته‌اند اما حد وسطی وجود دارد که برگرفته از نگاه رهبری مبتنی بر ایده‌آلیسم با توجه به واقعیت است. این دو منفک از هم نیستند. هیچ‌کدام مقدمه دیگری نیست و ترجیحی به دیگری ندارد بلکه به‌شدت باید کنار هم باشند. مانند تأثیر همزمان ریشه و ساقه بر رشد درخت. اگر بر یکی زخمی وارد شود یا مانعی ایجاد گردد، درخت خشک می‌شود. عملگرایی و علم در مدیریت همین‌گونه است. برنامه‌ریزی اولویت فرد سازمان‌گرا در مواجهه با بحران به‌گونه‌ای است که سازمان ضربه نبیند. یعنی برنامه‌ریزی به‌سمتی گرایش دارد که مدیریت کم‌ریسک و بدون هزینه باشد. از طرف دیگر عملگرایی خاص بدون برنامه‌ریزی ممکن است هزینه ایجاد کند. شهید کاظمی حد وسط این قضیه را برگرفته از گفتمان رهبری، انقلاب و مکتب دفاع مقدس در بم به ظهور رساند و اینها به نسبتش با مردم برمی‌گردد. ایشان هنگام ورود به بم، به‌سرعت افراد متخصص را کنار خود جمع کرد و در واقع اقدام و برنامه‌ریزی او همزمان بود. احساس کردم این گفتمان مدیریتی را - که به آن مدیریت جهادی می‌گویند - می‌توان به‌عنوان نمادی از مدیریت ایشان در زلزله بم به تصویر کشید. ایشان تصمیماتی گرفت که ممکن بود به خاطرشان دادگاهی شود؛ ریسک بالای تصمیم‌گیری در کمتر از ۲۴ ساعت برای انتقال ۱۰ هزار مجروح، نیاز به اقدامات محیرالعقول داشت. وقتی هواپیمای غول‌پیکری مانند ایلیوشین پرواز می‌کند، چند دقیقه باند به‌دلیل خلأ هوا برای هواپیمای بعدی بسته است، اما ایشان ریسک کرد و هواپیماها را پشت سر هم به پرواز درآورد، با برنامه و خلبانان نخبه. ایشان دستور نخستین پرواز امدادی شبانه در منطقه کوهستانی با بالگرد را داد. این‌ها ممکن بود مدیریت جنگ ایشان را زیر سؤال ببرد، اما به‌خاطر مردم بود و مزدش را با شهادت گرفت.

> **مدیریت احمد کاظمی در زلزله بم ابعاد پیچیده‌تری از شخصیت او را به تماشاگر نشان می‌دهد و می‌تواند یک گفتمان اصلی را در رابطه با نسبت یک مسئول با مردمی که ولی نعمت هستند مطرح کند**

با توجه به این‌که کرمان زادگاه حاج قاسم بود، چرا حضور او در فیلم نشان داده نشد؟

زلزله حوالی ۵:۲۶ دقیقه بامداد رخ داد و هنوز کشور از آن مطلع نشده بود که حاج قاسم به‌واسطه رفقای کرمانی سریع مطلع شد؛ چون خطوط ارتباطی قطع بود. حاج‌قاسم همسایه دیوار به دیوار حاج‌احمد و خیلی با او رفیق بود و از آنجا که حاج احمد فرمانده نیروی هوایی بود، ابتدا با هواپیمای فالکن نه‌نفره رفتند تا وضعیت را ببینند. حاج‌احمد بلافاصله راه افتاد. در روایت ما، هنگام ورود به‌همراه حاج قاسم با حجم انبوهی از کار مواجه می‌شوند و تقسیم کار می‌کنند؛ یعنی فرودگاه به عهده حاج‌احمد (به دلیل فرماندهی او در نیروی هوایی) و شهر به عهده حاج‌قاسم (به‌دلیل بومی‌بودن) . احساس کردیم در سال ۱۴۰۲ جایگاه حاج‌قاسم برای مردم خیلی بزرگ است و نسبت‌شان با حاج‌احمد در دهه ۸۰ از سر تواضع و ارادت به این شکل بود که خود را تابع حاج‌احمد می‌دانست. ما احساس کردیم اگر بخواهیم این پوزیشن را رعایت کنیم، ممکن بود حاج‌قاسم کوچک جلوه کند یا بار دراماتیک به ایشان منتقل شود و قصه حاج‌احمد تحت‌الشعاع قرار گیرد. به‌همین دلیل تصمیم گرفتیم روایت مستقیم با حاج‌احمد باشد و قصه حاج‌قاسم مسکوت بماند تا مخاطب ابتدا با حاج‌احمد آشنا شود. البته روح همدلی حاج‌قاسم با حاج‌احمد در فیلم دیده می‌شود. الحمدالله الان در معرفی حاج‌احمد، ظلمی به حاج‌قاسم نشد. در واقعیت، حاج‌قاسم پابه‌پای حاج‌احمد در ماجرای بم حضور داشت و حتی دیگران مانند آقای قالیباف شب رسیدند. به‌عبارتی؛ صبح آن روز حاج‌قاسم با هر دو یعنی آقای قالیباف و حاج‌احمد صحبت کرد و قرار می‌شود حاج‌احمد و حاج‌قاسم بروند و آقای قالیباف نیز یگان‌های پلیس را برای برقراری امنیت شهر بفرستد و خودش شب با بخش زیادی از نیروهای پلیس وارد بم می‌شود.

انتقادهایی درخصوص حذف برخی بخش‌ها در نسخه اکران نسبت به جشنواره مطرح است؛ مثل بخش‌های کلیدی درباره نظام و مسئولان یا چالش رهنما و حاج‌احمد. آیا این حذف‌ها خودخواسته بود؟

ما برای حذف این بخش‌ها هیچ فشاری از بالا نداشتیم و این حذف‌ها خودخواسته بود، چون نسخه اولیه همزمان با پایان فیلمبرداری در بهمن‌ماه به جشنواره رسید، باید جلوه‌های بصری ساخته و تدوین هم انجام می‌شد و فرصت بررسی نداشتیم. مجبور شدیم با این شرایط فیلم را به فجر برسانیم، هرچند اصرار داشتیم با طمأنینه برای سال بعد باشد، اما سرمایه‌گذاران خواستند به فجر برسد. در جشنواره فجر هم احساس کردیم هنوز فیلم کار دارد و در نشست خبری، تدوینگر نیز گفت فیلم تمام نشده است. پس از فجر، با توجه به بازخوردها و درک خودمان، کار را در بخش پست‌پروداکشن یعنی صداگذاری، تدوین و جلوه‌های بصری آغاز کردیم. نسخه جشنواره طولانی بود و نیاز به اصلاح داشت. نمایش تضاد مدیریتی و خلأ دولت در ۲۴ ساعت اول در فیلم که بر اساس اولویت گفتمانی صورت گرفت، ممکن بود به زیاده‌گویی تبدیل و موجب سوءبرداشت شود (مثل تاکید بر جناح یا دولت خاص، در حالی که بحث ما طرح گفتمان بود). به‌علاوه، ریتم و تکرار نیز مشکل داشت و نسخه اکران درست‌تر است.

به نظر می‌رسد روند تحول شخصیت رهنما با نسخه فعلی اکران- نسبت به نسخه جشنواره- سریع‌تر است. نظر شما در این رابطه چیست؟

به‌طور طبیعی وقتی فیلمنامه کوتاه یا تعدیل می‌شود، بخش‌هایی از آن کنار می‌رود، اما حذف‌های ما به‌گونه‌ای بود که به شخصیت‌ها لطمه وارد نشود. این حذفیات بیشتر مربوط به ابتدای فیلم بود که از تهران با حاج‌احمد به سمت بم حرکت می‌کردیم. در واقع با شخصیت وارد می‌شدیم، اما الان با شروع حادثه‌محور وارد قصه می‌شویم. بیشتر منتقدانی که روی نسخه جشنواره ایراد گرفتند، نسخه اکران را موفق‌تر می‌دانند.



عکس: مجید آزاد

بعضی منتقدان معتقدند سکانس‌های احساسی پررنگ (مثل رابطه مادر و کودک) ممکن است به لحاظ روحی برای مخاطب اذیت‌کننده باشد و به ضدتبلیغ تبدیل شود؛ نظر شما چیست؟

در جریان پژوهش، به عظمت رنج و غم موجود و همچنین شمار بالای مجروحان (۱۰هزار نفر) پی بردیم؛ حتی عظمت مسائل سیاسی نیز در بخش‌هایی بالاتر از آنچه بود که نشان دادیم. وسواس ما این بود که باید این مسائل را به شکل نرم بیان کنیم تا باورپذیر باشد (مثل موتورگیری هواپیما که به قدری قدرتش زیاد است که جمعیت را پرت می‌کند). مانگران این بودیم که بخشی از ما جرا برای مخاطب غیرقابل باور باشد و از طرفی این وسواس را داشتیم که واقعیت را تحریف نکنیم. خدا را شکر فیلم به گونه‌ای است که مخاطب احساس نمی‌کند در حال تماشای یک اثر سینمایی است. درواقع، فیلم واقع‌گرایانه است و مخاطب احساس می‌کند وسط فاجعه است و همگام با مردم بم رنج می‌کشد. دغدغه اصلی ما، خروج مخاطب با حالی خوش بود. به بیان دیگر، غم هرچند که نمایش داده می‌شود، اما گذر از آن و حرکت به سمت امید، درونمایه محوری ما محسوب می‌شد. بازخوردها نشان می‌دهد مخاطبان واقعا این حس را تجربه می‌کنند؛ یعنی هنگام خروج از سالن، حالشان خوب است و فیلم روح‌شان را تازه می‌کند. درست است که گاهی گریه می‌کنند، اما این گریه شبیه گریه در روضه امام حسین(ع) است؛ گریه‌ای که دل را صفا می‌دهد و آرامش می‌بخشد. ما در تمام دوره‌های اکران فیلم، از واکنش مردم شگفت‌زده شدیم؛ همه با حال خوب سالن را ترک می‌کنند و بازخوردهای‌شان بسیار مثبت و دلگرم‌کننده بوده است. در حقیقت، شهری با ۹۰هزار نفر جمعیت، در عرض ۱۲ ثانیه بیش از ۴۵ هزار کشته و هزاران مجروح داشت. تمام راه‌های زمینی مسدود شده و تنها مسیر نجات، فرودگاهی در خارج از شهر بود. حتی در پژوهش‌ها متوجه شدیم بسیاری از بازماندگان نمی‌توانستند خانه خود را پیدا کنند، زیرا شهر به تلی از خاک و آوار تبدیل شده بود. یادم می‌آید دوست شهید کاظمی (دکتر محبی، تنها بازمانده پرواز اول به بم) گفت هنگام بازگردن در هواپیما، تا پای پله آدم بود؛ یعنی صحنه‌ای شبیه عملیات والفجر مقدماتی. این فاجعه، بزرگ بود و ما آن را نرم و تعدیل کردیم، حتی در بعد مسائل سیاسی. اسم نمی‌برم اما صبح شنبه که گروهی از مسئولان دولتی آمدند، حاج‌احمد با یکی از آنها بحث شدیدی می‌کند و می‌گوید شما ۲۴ ساعت دیر آمدید و حالا که آمدید با هواپیمای سپاه آمدید؛ حداقل با هواپیمای دولت می‌آمدید و چندتا بار برای زلزله‌زدگان می‌آوردید. بنابراین، پرواز را برمی‌گرداند و می‌گوید با هواپیمای دولت و با امکانات بیایید. مخاطب در این فیلم، احساسات متنوعی همچون غم، هیجان، اکشن و تعلیق را تجربه می‌کند؛ احساساتی که همچون نمودار سینوسی بالا و پایین می‌روند و او را با خود همراه می‌سازند.

> **وقتی فیلمنامه کوتاه یا تعدیل می‌شود بخش‌هایی از آن کنار می‌رود اما حذفیات فیلم به‌گونه‌ای بود که به شخصیت‌ها لطمه وارد نشود و بیشتر مربوط به ابتدای فیلم بود**

چطور بین شلوغی صحنه و روایت دقیق تعادل برقرار کردید؟

از ابتدا برایم مهم بود همه چیز در خدمت روایت و شخصیت باشد، نه قربانی تکنیک. چالش فنی احمد این‌گونه بود که باید در فرودگاه با انبوه جمعیت، هواپیما و بالگرد سروکله می‌زدیم. اجرایی شدن چنین موضوعی نیاز به نوعی مهندسی در بحث جلوه بصری، صحنه و گریم داشت و به لحاظ سینمایی هم وسوسه‌انگیز بود که می‌توانم کارهایی انجام دهم.

نمی‌ترسیدید به هدف‌تان نرسید؟

ما به گروه‌مان کاملا اعتماد داشتیم و وقتی آقای برادران مسئولیت جلوه‌های بصری را بر عهده داشتند، قرار بود برای نخستین بار در سینمای ایران کارهایی انجام دهم که پیش از این سابقه نداشت؛ مانند استفاده از حجم انبوه هنرور و ساخت دکوری دقیق و شبیه فرودگاه واقعی بم. چیزی که ما در تصویر می‌بینیم یک‌دهم واقعیت است. همان‌طور که می‌دانید، پلان خام با خروجی زمین تا آسمان تفاوت داشت، اما واقعی بود. همه اینها چالش‌برانگیز اما درعین‌حال وسوسه‌انگیز است. من سعی کردم این وسوسه را مدیریت کنم و به عوامل می‌گفتم قرار نیست وقتی مخاطبان فیلم را می‌بینند از باشکوهی آن تعریف کنند، بلکه مهم این است که به عمق فاجعه و مدیریت حاج‌احمد پی ببرند. حتی در بخش‌هایی که احساس می‌کردم روایت در حال پیشی‌گرفتن از درونیات و احساسات شخصیت‌هاست، آن را کنترل می‌کردم.

نقش‌های تینو صالحی (حاج‌احمد) و ساره رشیدی (پرستار) که باورپذیر است، چطور به گروه‌تان اضافه شدند؟

در انتخاب بازیگر اولویتم این است که فلان شخصیت طراحی‌شده، به آن نقش بخورد یا حداقل صفاتی از آن را در خود داشته باشد یا فیزیک صورتش به آن نزدیک باشد تا بتواند آن نقش را باانگیزه دربیاورد. به همین دلیل سراغ افرادی می‌رویم که این ویژگی‌ها را دارند و برای مخاطبان ناشناسند. برای نقش شهید کاظمی، شباهت داشتن به او چالش ما بود و حداقل ۱۴ نفر تست گریم دادند. یک‌بار هم چندماه با یکی تمرین کردیم، اما نقش درنیامد و او از گزینه‌ها حذف شد. نزدیک فیلمبرداری، آقای صالحی- بازیگر باسابقه تئاتر- انتخاب شد. او به‌شدت همراه و باانرژی بود و تمام توانش را گذاشت. برای نقش پرستار، بیش از ۱۰۰ تست گرفتم و اولویتم انتخاب از میان کرمانی‌ها و بمی‌ها بود. ساره رشیدی هم در تست‌های اولیه خیلی باانگیزه و توانا و خروجی کار نیز بسیار خوب بود.

برای دسترسی به تجهیزات نظامی با مشکل خاصی روبه‌رو نبودید؟

بله؛ بخشی از برنامه‌ریزی ما معطوف به شرایط نظامی بود؛ یعنی یادم می‌آید فرودگاهی را انتخاب کرده بودیم که باند بدون استفاده‌ای با امکانات خوب داشت و اصلا کار کردن در مهرآباد در مخیله ما نمی‌گنجید، اما با توجه به شرایط مد نظر ما نمی‌توانستند هواپیما وارد آن فرودگاه کنند. هواپیماهایی را که دست ما بود صبح برای پرواز استفاده می‌کردند. به یاد می‌آورم سردار حاجی‌زاده به‌دلیل باور به مدیریت حاج‌احمد برای پیشرفت هوافضا خیلی به ما کمک کرد. نکته دیگر این‌که؛ هرکس فیلم را ببیند، بخش زیادی از هواپیما و لجستیک؛ جلوه تصویری است؛ به‌عبارتی، حجم لجستیکی در اختیار ما یک‌دهم چیزی است که در فیلم می‌بینید. در جایی دیگر ما ۳۰۰ هنرور داشتیم اما در فیلم ۱۰ هزار نفر دیده می‌شود.

ظاهرا بخشی از فیلمبرداری هم در فصل سرد بوده است.

بله. فیلمبرداری از اواخر شهریور تا بهمن؛ یعنی از گرما تا سرمای شدید بود و اوج سرما نیز بم بودیم و به‌دلیل خارجی بودن پلان‌ها سرما بسیار طاقت‌فرسا بود. به‌طور کلی، تولید پیچیده بود و اگر منصور غضنفری (مدیر تولید) نبود، فیلم ساخته نمی‌شد. همیشه جمع‌کردن گروه تهیه اعم از صدا، گریم، لباس، فیلمبرداری در سرما و شلوغی در مهرآباد سخت بود. متأسفانه گروه تهیه و تولید در فجر داوری نمی‌شود.

احمد تکلیفم را با جشنواره فجر روشن کرد

امیرعباس ربیعی درباره تأثیر ساخت احمد بر روحیات شخصی‌اش و چالش‌های آن به جام‌جم گفت: چالش اصلی من روایت انسان بزرگی مانند حاج‌احمد کاظمی بود. سینما آینه درون فیلمساز است؛ یعنی اگر فیلمساز ادا دربیاورد، فیلم لو می‌رود. لازمه روایت انسان بزرگ، درک درست از اوست تا فیلم شعاری نشود. این برایم چالش‌برانگیز بود؛ اگرچه به دیدگاه حاج‌احمد باور دارم اما انسان ضعیفی‌ام و در نسبت با حاج‌احمد کوچکم و سعی کردم نگاه حاج‌احمد را در فرآیند تولید فیلم رعایت کنم. فیلم احمد اتفاقی در مسیر فیلمسازی برای شخصیتم بود؛ به‌عبارتی عدالت جشنواره‌ای با این فیلم برایم فرو ریخت. شاید قبل از ساخت احمد به جشنواره دلبسته بودم اما بعد از آن متوجه شدم، فیلم را باید مردم دوست داشته باشند؛ البته جشنواره به مردم کمک می‌کند اما علاقه داوران به فیلم و تعریف از آن معیار خوب بودن فیلم نیست. به‌هرحال سلیقه یا خط‌کشی در جشنواره‌ها وجود دارد که به‌طور معمول با علاقه مردم انطباق پیدا نمی‌کند. من سه فیلم در جشنواره فجر داشتم اما لذتبخش‌ترین فیلم برایم احمد در اکران مردمی بود. بنابراین احمد موجب شد تکلیفم را با جشنواره روشن و از این رویداد عبور کنم. مهم آن است که فیلم برای مخاطب ساخته و در بهترین شرایط اکران شود. احساس می‌کنم جریان دیدن فیلم در جشنواره‌ها مسموم شده و بسیاری از منتقدان و اهل رسانه با عینکی فیلم را می‌بینند که در مخیله‌ام هنگام ساخت فیلم نمی‌گنجید؛ یعنی گاهی اصلا متن فیلم درک نمی‌شد. احساس می‌کنم مخاطب حرف فیلم احمد را بهتر درک کرده است. بعضی هم احمد را انتقامی از دولت اصلاحات دانستند، درحالی‌که فیلم یک گفتمان را مطرح می‌کند و کاری به اشخاص ندارد.

برش

شهید کاظمی عاشق شهادت بود

ربیعی درباره شخصیت حاج‌احمد گفت: در پژوهش‌ها به این نکته رسیده بودم که حاج‌احمد کاظمی به‌شدت عاشق شهادت بود؛ یعنی شیفتگی حاج‌قاسم سلیمانی به شهادت - که طلب می‌کرد و گله داشت که چرا به دوستان شهیدش ملحق نمی‌شود - برگرفته از شهید کاظمی بود. خود حاج‌قاسم می‌گوید این روحیه را از شهید کاظمی گرفتم. حاج‌قاسم با ارادت، خضوع و خشوع، خود را شاگرد مکتب حاج‌احمد می‌دانست. در زندگی شهید کاظمی، شوق شدید به شهادت و اذیت شدن از نرسیدن به این هدف دیده می‌شود. ایشان مراقبت دائمی داشت تا در بزنگاه‌ها به‌ویژه پس از تجربه وداع با شهید باکری به هدفش برسد.

ایشان با شهید باکری می‌خواستند به نقطه‌ای بروند اما شهید کاظمی به‌دلیل فراخوانده‌شدن به جلسه فرماندهان مجبور شد به جلسه برود. شهید باکری چون نیروهای‌شان محاصره بودند، خود را ملحق کرد و شهید شد. حاج‌احمد پس از آن مدام خود را عذاب می‌داد که چرا با مهدی نرفتم، با این‌که کوتاهی نکرده بود و موظف به جلسه بود. از آن به بعد بود که سعی کرد در بزنگاه‌ها تصمیم درست بگیرد. بحران زلزله در بم از این لحاظ به نظرم نقش بسزایی داشت. وقتی زلزله بم رخ داد، با روحیه‌ای که همیشه به دنبال فرصت بود، حاج‌قاسم را فراخواند که بیایید سری بزنیم - بدون وظیفه حکمرانی - بلافاصله رفت. فرزندشان می‌گفتند حتی صبحانه را تمام نکرد، یک لقمه نخورد و سریع رفت. شهید کاظمی کارهای بزرگی کرد اما کمتر از دو سال پس از بم به شهادت رسید. فرزندش می‌گفت یکی از دوستان حاج‌احمد خوابش را دید و نمی‌دانست ماجرای بم چیست. زنگ زد و پرسید: بابات در بم چه کرد؟ گفتم چطور؟ گفت دیشب خواب بابات را دیدم، حالش خیلی خوب بود. حاج‌احمد گفت: «بم من را نجات داد.» کسی که فاتح خرمشهر بود و در عرصه‌های مختلف جنگ حضور داشت، می‌گوید بم او را نجات داد؛ چون در جنگ از جانش برای خدا می‌گذشت اما در بم از آبرویش برای خدا گذشت.

